

هو العليم

جعل قوانین تشریعی بر اساس قوانین تکوینی

سلوک خانواده - قم - جلسه ۴

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

نسبت به مطالبی که در جلسه گذشته عرض شد اگر مخدرات سؤالی دارند بفرمایید.

آیا سؤال دیگری نیست؟

البته سؤالی را یکی از مخدرات مطرح کرده بودند راجع به اینکه: اصل و اساس در زندگی باید بر مبنای رفاقت باشد، و در صورت وجود رفاقت بین زوجین، بین زن و شوهر، ظاهراً به نظر می‌رسد که دیگر طرح مسائل اختلاف یا فرض کنید که متابعت زن از شوهر یا قرار دادن زندگی را در چهارچوب یکسری قوانین، شاید به نظر برسد که بی‌مورد باشد. یکی از مخدرات این سؤال را کردند که خب حالا إن شاء الله به این مطلب می‌پردازیم.

توضیحی راجع به کلام مرحوم علامه طهرانی: «سلامت زن در آن است که یا حامله باشد و یا بچه شیر بدهد.»

اما قبل از اینکه به این مطلب بپردازیم یکی از مخدرات مطلبی را مطرح کردند که البته مربوط به صحبت‌های گذشته نبود، اما علی‌کل‌حال چون تذکرش لازم است، من به نظر مناسب دیدم که ابتدائاً آن را مطرح کنم و آن راجع به مطلبی است که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب رساله نکاحیه فرمودند که:

زن در صورتی که اولاد داشته باشد و بچه شیر بدهد یا اینکه در رحم خود بچه‌ای را بپروراند، در این صورت است که تقرب او به خدا بیشتر است و از آن ایمان و حظی که طبعاً مردان به واسطه عدم ابتلاء به بعضی از امور خانم‌ها، در همه حال آن جنبه ربطی خود را حفظ می‌کنند و هیچ‌گونه ممانعتی و منعی در ارتباط با پروردگار و انجام عبادات ندارند، طبعاً [یک‌هم‌چنین خانمی، او هم] می‌تواند به آن مطلب برسد؛^۱

سؤالی که مطرح شده این است:

جواب: به‌طور کلی این مسئله کاملاً مشخص و روشن است که زن در ایامی که نمی‌تواند عبادت کند، در این ایام، وضعیت حالی و روحی او و به عبارت دیگر نحوه اتجاه او به مبدأ و مقدار نورانیت او با سایر ایام، متفاوت است و این مسئله نه تنها اختصاص به زن دارد بلکه مرد هم از همین قاعده مستثنی نیست.

علت اینکه در دستورات سلوکی، همه بزرگان تأکید بر دوام طهارت داشتند - وقتی که انسان صبح از خواب برمی‌خیزد تا شب، به استثنای وقت خواب که طبعاً خواب مزیل طهارت است و موجب حدث می‌شود، باید دوام طهارت برقرار باشد و طهارت باید مستمر باشد - این به این جهت است که خداوند متعال در عالم تکوین، نظامی را پدید آورده است و آن نظام در عالم تکوین، لایتخلف است، یعنی تغییرپذیر نیست، براساس آن نظام تکوینی، نظام تشریع را قرار داده است. و این مسئله خیلی مهم است ها! توجه به این مسئله است که موجب می‌شود که انسان در بسیاری از موارد خیلی مواظب

^۱ . متأسفانه این سؤال در ضمن این مجلس از طرف ایشان جواب داده نشده است.

حرکاتش باشد، خیلی مواظب رفتارش باشد، خیلی مواظب گفتارش باشد و خیلی مواظب افکارش باشد! به خصوص افکار که از همه اینها مهمتر است چون سرچشمه افعال و اقوال، افکار انسان است، وقتی که افکار انسان افکار کثرتی شد و براساس معیارها و مقدمات عالم کثرت پی ریزی بشود - نه براساس توحید و اخلاق حسنه - براساس کثرت، دوئیت، خودمحوری، جلب منافع برای خود و اطرافیان خود، پی ریزی بشود، دیگر راه انسان بسته است و آن نظام تکوین در این صورت تأثیر واقعی و حقیقی خودش را [بر شخص] خواهد [گذاشت].

ضرورت پایبندی به قوانین نظام تکوین

نظام تکوین در بدن ما اقتضا می کند که در صورت وجود شرایط خاص و ظرفیت مناسب، سلامتی و تندرستی بر جسم و بدن ما حاکم باشد. می گویند: «سلامتی یک چیز است ولی مرض انتها ندارد»؛ مرض حقیق ندارد و در یک جا نمی ایستد، اما سلامتی یک چیز است. کافی است که شما ناخن تان درد بکند، دیگر سلامتی از بین رفته است.

بنابراین برای اینکه بدن انسان بخواهد در آن سلامتی و تندرستی واقع بشود، ما هیچ چاره ای نداریم از اینکه به قوانین و مقرراتی که خداوند، آن قوانین را در عالم تکوین برای سلامتی و تندرستی ما وضع و جعل و تدوین کرده - تدوین کرده نه اینکه در کتاب نوشته، به وجود آورده - پایبند و ملتزم باشیم:

روی غذا، غذا خوردن یکی از قوانینی است که خداوند آن را نهی کرده است، یعنی معده انسان قبل از اینکه بخواهد گرسنه بشود، هنوز در شکم انسان غذا هست، حالا اگر انسان روی آن، یک غذای دیگری را بخورد، این غذا خوردن روی غذای قبلی با آن قوانین تکوینی منافات دارد، اگر ما روی غذای قبلی غذا بخوریم به ناراحتی های زخم اثنا عشر و تورم معده یا اختلالات روده و امثال ذلک مبتلا می شویم، به قلب فشار می آید، دستگاه گوارش مختل می شود.

از قوانین طبیعی و تکوینی این است که در شب، کم غذا بخوریم، متأسفانه ما ایرانی ها - افراد ملل دیگر را نمی دانم - رسممان بر این است که بیشتر مهمانی ها را در شب می اندازیم! در شبی که انسان باید چند لقمه بیشتر غذا نخورد، شکم خود را از این غذاها پر می کند درحالتی که شب برای استراحت است، پس غذای زیاد خوردن در شب، با قوانین تکوینی تعارض دارد. التفات کردید؟!

یادم هست که در خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بودم که یک نفر از اینکه از خواب بلند نمی شود و موفق برای نماز شب نمی شود، پیش ایشان گلایه داشت! مرحوم آقا از ایشان سؤال کردند که: «شب چقدر غذا می خوری؟» گفت: «من شب که گرسنه می شوم این قدر می خورم که سیر شوم.» ایشان فرمودند:

اَشْتَبَاهُ می کنید! شب باید چند لقمه بیشتر نخورید، مقداری که معده شما را بگیرد و احساس ضعف نکنید و در عوض صبح، بین الطلوعین باید به مقدار کافی صبحانه بخورید که فرمودند: «لَقْمَةُ الصَّبَاحِ مِسمارُ البدن»^۱ صبح باید حسابی غذا خورد.

عدم تغییر قوانین تکوینی

این وضعیتی را که خداوند قرار داده است، این وضعیت، وضعیت تکوینی است؛ یعنی قانون قرار دادند. مثل اینکه فرض کنید که ماشینی که از کارخانه بیرون می آید، آن کارخانه سازنده همراه با ماشین یک دفترچه به انسان می دهد و قوانینی در این دفترچه تدوین شده که فرض کنید که من باب مثال

۱. مرآة الکمال، ج ۱، ص ۱۷۱.

ظرفیت این ماشین، این مقدار وزن است، اضافه بر این سوار نکنید، سرعت این ماشین این مقدار است، بیش از آن نرانید، کیفیت چرخش چرخ ها به این نحو است، با سرعت زیاد دور نزنید، فنرهای این ماشین قدرت برای تحمل این مقدار بار را دارد، بیش از این مقدار بر آن تحمیل نکنید، کیفیت سوخت این ماشین باید این طور باشد، فلان نوع سوخت را به این ماشین بدهید. اینها قوانین تکوینی است؛ یعنی قوانین من در آوردی نیست که فرض کنید که حالا که تا امروز این ماشین از این کارخانه بیرون می آید چون فلان رئیس و فلان مدیر عامل را دارد، قوانین آن این است، ولی فردا که مدیر عامل این کارخانه عوض شد، به جای ۴ نفر می شود ۵ نفر را سوار کرد! نه! چون مدیر عامل عوض شده، شما به جای بنزین، نفت هم می توانید در آن بریزید! نه! این طور نیست، اگر نفت بریزید می ایستد و موتور از کار می افتد. با عوض شدن مدیر، قوانین حرکت و رانندگی تغییر نمی کند، آنها به جای خودش است، حالا می خواهد مدیر عوض شود و یکی دیگر به جای او بیاید یا اصلاً مدیری نباشد. این را می گویند قوانین تکوینی.

تغییرپذیری قوانین اعتباری

قوانینی هم داریم که اینها قوانین اعتباری است، مانند قوانینی که خود آن مدیر در آن کارخانه وضع می کند، مثلاً آن مدیر تغییر و تبدلاتی را به وجود می آورد، یک شخص را که مسئول فلان قسمت خرید است، مسئول تولید می کند، یک شخص را که مسئول تفحص کردن و چک کردن فلان اشیاء است، مسئول فلان جا می کند، این تغییر و تبدلاتی را که به وجود می آورد، این تغییر و تبدلات اعتباری است، اما اصل عمل به مقتضای آن مصنوعی که از این کارخانه خارج می شود، این می شود قوانین تکوینی. اگر یک راننده به این قوانین تکوینی عمل کرد، این ماشین برای او ۱۵ سال می ماند، اما اگر این راننده به این قوانین عمل نکرد این ماشین در عرض یک سال از بین می رود، فنرهایش از کار می افتد، کمک فنرهای آن از کار می افتد، تمام پیچ و مهره های آن شل می شود، موتورش خراب می شود، به روغن سوزی می افتد، فرض کنید که اگر در سربالایی فشار زیادی به آن بیاورد اصلاً به روغن سوزی می افتد، همه اجزا و ادوات آن مستهلک می شوند، اطمینان از بین می رود، در عرض یک سال دیگر ماشین را باید کنار بیندازد، اوراق شده، چون به قوانین این ماشین عمل نشده است، به مقرراتی که برای این ماشین وضع شده عمل نشده است.

عمل بر طبق وظایف، یکی از قوانین تکوینی

خداوند در وجود انسان یک سری قوانینی را قرار داده است، بعضی از این قوانین، مربوط به سلامت جسم است، بعضی از آنها مربوط به سلامت روح است و بعضی از آنها هم مربوط به سلامت هر دو است. و هر دوی این قوانین در ارتباط با یکدیگر هستند، یعنی با ارتباط با یکدیگر حرکت می کنند و جلو می روند.

انسان در ارتباط با اطرافیان خودش یله و رها نیست که هر طوری که خواست با اطرافیان خودش عمل کند، یک روز بگوید و بخندد، یک روز اخم کند، دلخواهی یک روز قطع کند، دلخواهی یک روز صلح کند، یک روز غیبت و تهمت بزند، روز دیگر بر سر مدارا و آشتی درآید، این طور نیست. عمل بر طبق وظایف، این جزو قوانین تکوینی است، یعنی وقتی که انسان در ارتباط با شخصی عملی را انجام داد، همان طوری که کارخانه می گوید در سربالایی فرض کنید که باید سی کیلومتر از این ماشین استفاده کنید، حالا ما اگر در سربالایی هشتاد کیلومتر از این ماشین استفاده کنیم، این کار ما فشار می آورد و دفرانسیل ماشین را خراب می کند، موتور را به اختلال می اندازد. التفات کردید؟!

لازمه تکامل، عمل برطبق برنامه تکوینی ارائه شده از طرف خداوند متعال

عمل به این برنامه تکوینی که خداوند قرار داده است، انسان را در مسیر کمال، به جلو می‌برد، و عمل نکردن به این برنامه، یا انسان را متوقف می‌کند و یا انسان را به سقوط می‌کشانند، بخواهیم یا نخواهیم، فرق نمی‌کند.

وقتی که انسان در جای گرمی هست یا در حمام هست، الآن وضعیت بدن او با محیط گرم انس گرفته است و او نباید فوراً در هوای ۱۵ درجه زیر صفر، وارد ایوان بشود، چون این هماهنگی که الآن در مزاج او پدید آمده، مختل می‌شود، الآن حرارت بدن ۳۷ درجه است، آن حرارت با سطح خارجی بدن که فرض کنید از ۳۷ درجه هم بالاتر است، مثلاً ۴۰ درجه است، یکمرتبه آن ۴۰ درجه می‌خواهد به ۱۵ درجه زیر صفر برسد، یکمرتبه ۵۵ درجه می‌خواهد پایین بیاید، آیا می‌دانید در این صورت چه بر سرش می‌آید؟! اگر شخصی یکدفعه بیاید در هوای ۱۵ درجه زیر صفر بایستد، اتفاق افتاده که سنگ‌کوپ کرده و مرده است! چون بدن باید کم‌کم خودش را با هوای بیرون تطبیق بدهد، یکمرتبه در این موقعیت قرار گرفتن، این با آن نهاد تکوینی در درون انسان تعارض دارد، یکمرتبه انسان مریض می‌شود و می‌افتد.

سوق دادن به کمال، لازمه قوانین شرعی

روح انسان هم مسئله‌اش همین‌طور است، روح انسان هم قوانینی دارد، خداوند در عالم تکوین برای رشد این روح، قانون گذاشته است، می‌فرماید: مگر من این روح را خلق نکردم؟ من که این روح را خلق کردم آیا قانون تکامل آن به‌دست من است یا به دست شما است؟ دست من است. ما که در مسیر خودمان کامل نیستیم و به تمام شرایط وجودی خودمان احاطه نداریم، آن کسی که ما را خلق کرده است، قوانینی را هم برای تکامل ما وضع می‌کند، اسم این قوانین را می‌گذارند شرع.

شرع و تشریع عبارت است از سلسله قوانینی که این قوانین از هر جهت انسان را به آن کمال سوق می‌دهد، فلذا اگر ما در شرع قانونی را پیدا کردیم که این قانون به جنبه ظاهری انسان و به ارتباط انسان با اجتماع یا به ارتباط انسان با افراد محیط خودش یا به ارتباط انسان با خودش و کیفیت معامله انسان با خودش اشکالی را وارد کند که آن اشکال، در این مسیر نقص تلقی بشود، این قانون نمی‌تواند قانون اسلامی باشد. یعنی فرض کنید که من باب‌مثال اگر فلان فقیه می‌گوید که شنیدن صدای موسیقی هیچ اشکالی ندارد، هر چقدر می‌خواهید بشنوید [چون این فتوا مخالف با مسیر کمالی انسان است پس این فتوا نمی‌تواند صحیح باشد].

من چند سال پیش در یک جزوه مطالعه می‌کردم که عده‌ای پیش یکی از همین آقایان در قم آمده بودند و با ایشان مصاحبه کرده بودند، یکی از افراد مشهور است، این آقا به آن مسئولین، به آن افرادی که آمده بودند و از طرف یک مجله با ایشان مصاحبه کرده بودند گفته بود که: «این نحوه موسیقی که الآن در رادیو و تلویزیون هست، اینها دیگر عادی شده، شما باید برنامه‌های شادتر و بهتر و موسیقی‌های قشنگ‌تری بیاورید!!!» درحالی‌که ما گاهی مستهجن‌ترین نوع اقسام موسیقی را از همین وسایل در این مملکت می‌شنویم! التفات می‌کنید؟! خب این هم یک دسته! علی‌کمال حال اینها حسابشان با خدا است!

وقتی که شما موسیقی را می‌شنوید، این موسیقی کدورتی در دل شما به‌وجود می‌آورد، حالا اگر هزار فقیه هم بگویند که این موسیقی اشکال ندارد، شما دیگر حرف کسی را قبول نکنید، وقتی که کدورت می‌آید یعنی این موسیقی با قانون تکوینی منافات دارد، التفات کردید؟! دیدن بعضی از صور، برای انسان خیالات می‌آورد، این خیالات موجب می‌شود که ذهن انسان در نماز، ذکر و امثال ذلک که باید تمرکز و ترکز پیدا کند و در یک جا جمع باشد و عبور کند، متشتت بشود، این خیالات انسان را احاطه می‌کند و ذهن را مشغول می‌کند و نمی‌گذارد که انسان حرکت کند، اینها از نقطه نظر رشد و

کمال، می‌شود مانع، پس اینها با قوانین تکوینی منافات دارد، حالا این صور هر جا که می‌خواهد باشد، باشد، در تلویزیون جمهوری اسلامی باشد یا در تلویزیون آمریکا باشد، هیچ فرقی نمی‌کند. شراب حرام است، این شراب چه در مملکت جمهوری اسلامی باشد و چه در دول کفر و آمریکا باشد، حرام است، هیچ فرقی نمی‌کند. زنا حرام است، چه این زنا در حکومت پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام باشد، چه در جمهوری اسلامی باشد، چه در بلاد کفر باشد، حرام است، حرام، حرام است و فرقی نمی‌کند، حرام مانع وصول است، صحبت کردن، غیبت کردن، افکار خلاف را در ذهن آوردن، افکاری که مربوط به عالم کثرت است، افکاری که از آنها بوی دوئیت و افتراق و جدا کردن برمی‌خیزد، تمام اینها با آن تکوینی که خدا برای حرکت انسان قرار داده است تعارض دارد. ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم یک سال همین‌طوری می‌گذرد ولی وقتی که به عقب نگاه می‌کنیم می‌بینیم با یک سال پیش فرقی نکردیم! چرا؟ چون عبور نکردیم، چون همان کارهای قبل را داریم انجام می‌دهیم، همان تفکرات سابق، الآن هم در ما هست، پس حرکت نمی‌کنیم، قدم از قدم برنمی‌داریم.

عمل به قوانین تکوینی لازمه حرکت و رشد انسان

برای حرکت و رشد، انسان باید به این قوانین تکوینی ملتزم باشد، باید به قوانینی که خدا قرار داده، عمل کند. اگر اینجا عمل نکردیم آن دنیا حالیمان می‌کنند! خیال نکنیم که حالا از زیر قضیه فرار می‌کنیم! هم خودم را می‌گویم و هم سایر افراد! قضیه این‌طور نیست. اگر در این دنیا عبور کردیم و بار خود را بستیم، خب به آن مطلوب خواهیم رسید، والا آنجا انسان را قدم به قدم نگه می‌دارند و می‌گویند که تو نمی‌توانی عبور کنی! و وقتی هم که عبور می‌کند چون در این دنیا عبور نکرده، نصیبی را نمی‌برد، یعنی هم در آنجا به انواع شدائد مبتلا هستیم و هم نتیجه مطلوب عائد نخواهد شد!

این مسئله که عمل به قوانین از شرایط لایفک و جدانشدنی سلوک است، باید در حرکت سالک به عنوان یک مسئله اساسی مطرح باشد، یعنی ما سرمان را پایین نیندازیم و سرمان را در برف فرو نکنیم و باید این را هم بدانیم که از یک جا رفتن و عبور کردن، سر خود را پایین انداختن است، توجه نکردن و ترتیب اثر ندادن، سر خود را پایین انداختن است.

احکام و مقدرات دست من و شما نیست که بگوییم: ای کاش این‌طور بودیم! ای کاش آن‌طور بودیم! ای کاش... بودیم! این حرف‌ها نیست! نه آمدن ما در اختیار خود ما بوده و نه بسیاری از مسائل دیگر در اختیار ما است، اگر خودمان را با آنچه خداوند برای ما مقدر کرده، تطبیق دادیم که دادیم والا سرمان کلاه رفته است، هیچ فایده‌ای هم ندارد!

البته این مطلبی را که خدمت‌تان عرض کردیم؛ یعنی متابعت از قوانین تکوینی در سلوک، این مطلب هم مثل مسئله صدق در سلوک، یکی از اصول بسیار مهمی است که فعلاً به نحو اجمال عرض کردیم و ان شاء الله بعداً باید در جلسات متعددی راجع به این مسئله و مطالبی که در حول و حوش آن هست صحبت بشود.

لزوم طهارت زن و مرد برای ارتباط آنها با پروردگار

آنچه در طرح این مسئله برای پاسخ به سؤال این مخدیره، مورد نظر حقیر بود این است که خداوند متعال مرد را به شکلی خلق کرده است و زن را به شکل دیگری، و هر کدام از اینها هم در جای خودش صحیح است، هر کدام از اینها در موطن خودش درست است، از نقطه نظر ارتباط با پروردگار، مرد و زن فرقی نمی‌کنند، باید این ارتباط در راستای طهارت باشد، در راستای تنطهر باشد، شخصی که وضو ندارد، این شخص ارتباطش با پروردگار قطع است، حالا قطع قطع هم نباشد، ضعیف است، اگر در مجلسی حالی بیاید، به همه می‌خورد ولی به این یکی نمی‌خورد، قضیه این است، چون طهارت

ندارد، لهذا گفتند که انسان اگر می‌تواند وضو بگیرد و اگر هم نمی‌تواند تیمم کند، تیمم را هم وسیع کردند، تیمم باید اول بر خاک و سنگ باشد و اگر نشد بر چوب باشد، اگر نشد دیگر انسان باید بر هر چیزی تیمم را انجام بدهد، اگر می‌خواهد استراحت کند باید وضو بگیرد و بعد به فراش برود، حالا اگر دوباره احتیاج به وضو پیدا کرد می‌گویند که نیاز نیست دوباره بلند شود و برود وضو بگیرد بلکه می‌تواند همان‌جا دست را به همان لحاف و... بزند و تیمم کند، وقتی که نمی‌تواند یا مشکل است که برود دوباره وضو بگیرد، همان‌مقدار وضو گرفتن و وارد فراش شدن کفایت می‌کند، می‌گویند که اگر بقیه را تیمم کنی به حساب وضو برایت می‌نویسند، التفات کردید؟! این حال طهارت باید محفوظ باشد، اگر انسان جنب می‌شود، فوراً باید غسل کند، نباید به تأخیر بیندازد، حتی اگر می‌بیند که نمی‌تواند غسل کند باید تیمم کند، بعد که حالا فرض کنید دسترسی به آب و... پیدا کرد غسل کند. در آن موقع ارتباط انسان با پروردگار قطع است چون طهارت ندارد. التفات کردید؟!

کار پیغمبر، فقط راهنمایی در حرکت به سوی کمال است

این مسئله، مسئله تکوین است، یعنی فرض کنید که من باب‌مثال حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم حق ندارد یک هم‌چنین کاری بکند، چون پیغمبر که نمی‌تواند به جنگ با تکوین برخیزد، التفات کنید که مسئله خیلی دقیق است، کار پیغمبر فقط راهنمایی در حرکت به سوی کمال است در قوانین تکوینی.

خدمتتان عرض کردم که اگر مدیر کارخانه هم عوض بشود، مدیر جدید نمی‌تواند قوانین ماشین آن کارخانه را عوض کند، مثلاً مدیر قبلی گفته که یک ماشین را شما می‌توانید فرض کنید که ۳۰۰ یا ۴۰۰ کیلو بار به آن بزنید، حالا مدیر بعدی که می‌آید می‌گوید من اجازه می‌دهم شما ۱۰۰۰ کیلو بار هم بزنید، خب یا این مدیر جدید اشتباه می‌کند یا آن مدیر قبلی اشتباه می‌کرده، بالأخره آهن که همان است، فنر که همان است، شرایط و اجزایی را که الآن در این ماشین قرار دادند، این شرایط که با قبل فرقی نکرده، پس یا این مدیر اشتباه می‌کند یا آن مدیر اشتباه می‌کرده!

فرد بصیر و خبیر، تنها راهنمای انسان

از همین‌جا است که می‌گوییم باید فرد بصیر و خبیری که به قوانین اطلاع دارد، راهنمای انسان باشد، این مطلب برای همین مسئله است. این برای این است که قانون را براساس اعتبارات، تخیلات، منافع و مصالح، این‌طرف و آن‌طرف نکنند، چطور شد که تا دیروز فلان چیز حرام بود اما الآن از واجب هم واجب‌تر است؟! چطور شد که من باب‌مثال تا دیروز فلان قضیه خیلی بد بود اما الآن خیلی هم خوب می‌شود؟! چرا؟! قضیه که فرقی نمی‌کند. چطور شد که فلان چیز تا دیروز خیلی واجب بود و عمل به آن خیلی مستحسن بود و بلکه از اوجب واجبات بود ولی الآن خلافش عمل می‌شود و خلافش واجب شده است؟! چرا؟! معلوم می‌شود که فلان کار یا دیروز اشتباه بود یا الآن اشتباه است، یا دیروز این عمل خلاف بود یا الآن، زمانه که همان است، خورشید می‌گردد، ماه می‌گردد، گردش زمین که هنوز همان ۲۴ ساعت است و ۲۵ ساعت که نشده، شرایط که فرقی نکرده، قانون، قانون است دیگر، اگر قرار باشد قانونی از طرف ولی‌خدایی به شاگردانش ابلاغ بشود، آیا می‌شود با رفتن ولی‌خدا، این قانون برگردد و ضدش بشود راجح؟! ضدش بشود ارزشمند؟! این‌طور که نمی‌شود. بنابراین یا حرفی که او زده اشتباه است یا حرفی که الآن فرض کنید من می‌زنم اشتباه است، نمی‌شود که هر دوی اینها خلاف باشد یا هر دوی اینها درست باشد! اینکه نمی‌شود، چون طبعاً یکی از اینها با تکوین مخالف است.

قوی بودن ارتباط زن با پروردگار در دو حالت بارداری و شیردهی

آن وقت روی این جهت، مطلبی را که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در ارتباط با مسئله تعلق و ربط عبد با پروردگار در مورد زن می‌فرمایند، این است که در ایامی که زن دچار ناراحتی (عذر شرعی، عادت ماهیانه) است، در آن ایام، ارتباط ضعیف است و در روایات هم به این مسئله اشاره شده است.^۱

فلهذا برای اینکه زن بتواند این ارتباط ضعیف را به حداقل برساند، خب این راه دارد، در نظام تکوین، خداوند این طور مقرر کرده است که اگر زن حامله باشد، ارتباط او با پروردگار بیشتر از غیر حمل است، این یک مسئله واقعی است، اگر زن بچه شیر بدهد، این ارتباط زن با پروردگار قوی‌تر است از اینکه شیر ندهد، حالا جهتش چیست؟ یا به‌خاطر آن نفس معصومی است که الآن با آن نفس در درون خود (هنگام بارداری) یا در بیرون خود (هنگام شیر دادن) با او ارتباط دارد - یعنی آن نفس معصوم، تنها عصمت را در خود ندارد، بلکه از برکات آن عصمت، مادر را هم بهره‌مند می‌کند، نصیبی هم برای مادر می‌گذارد، و این کاملاً مشخص است که روحیه، وجنات، سیما، چهره، خصوصیات و کیفیت تعلق، کیفیت ربط و ارتباط یک زن با پروردگار، در هنگام حاملگی و در هنگام شیردادن، بیشتر است - یا به‌خاطر این مسئله است [یا به‌خاطر مطلب دیگری است که ما نمی‌دانیم. ولی در هر حال،] این یک مسئله واقعی است. مرحوم آقا می‌خواهند در اینجا این مطلب را تذکر بدهند.

برای این مطلب و رسیدن به این قضیه، یعنی حفظ ارتباط زن با پروردگار، خب مشخص است وقتی که فرض کنید یک نفر در طول ماه، ده روزش را نتواند نماز بخواند، هشت روزش را نتواند نماز بخواند، این هفت روز و هشت روز و ده روز کم نیست، یعنی ثلث عمرش را در ارتباط بسیار کمی با خدا به‌سر می‌برد و سپری می‌کند، خب این یک مسئله است دیگر، خب باید برای این مسئله فکری کرد، فکر چیست؟ این است که این ارتباط باید قوی بشود، قوت این ارتباط به این است که انسان از آن راهی که خداوند قرار داده است حرکت کند، البته توجه به این نکته خیلی اهمیت دارد ولی قطعاً منظور ایشان این نیست که زن در هر حالی و به هر کیفیتی ولو به هر مرض و خطری که بیفتد باید حمل بردارد، همان طور که برخی از مخدرات این طور تصور کرده بودند و ناراحتی‌هایی هم برایشان پیدا شده بود.

زنی که حمل برای او ضرر دارد حکم مریض را دارد و لطف خدا برای او به‌نحو دیگری است

من یادم هست که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - [به آن مخدرات] فرموده بودند: «ما که این را برای شما نگفتیم!» باید لحاظ مسائل عقلی و منطقی را هم کرد، البته لحاظ مسائل منطقی نه مسائل گول زننده! لحاظ مسائل منطقی از طرف اهل خبره، از طرف پزشکان دلسوز نه افرادی که براساس تخیل و هوی و هوس و مسائل خارجی و شایعات و پروپاگاندا، [مسائل را مطرح] می‌کنند، اینها در تحت تأثیر فرهنگ منحط غرب، در جوامع اسلامی فعالیت می‌کنند، نه‌خیر [نظر این‌گونه افراد

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۰۵:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ نَوَاقِصُ الْخُطُوطِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَقَعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ ...»

ترجمه: «ای مردم! همانا زنان از نظر ایمان و بهره و خرد کاستی دارند. اما دلیل کاستی ایمان آنها نماز نخواندن و روزه نگرفتن آنان در ایام حیض است ...» (محقق)

۲. Propaganda: تبلیغات، جوسازی.

مورد قبول نیست!] در صورتی که پزشک متخصص، حمل را برای زن مضر بداند، در آنجا مسئله این طور نیست که زن وظیفه داشته باشد برای قوی تر شدن این ارتباط، حمل بردارد، در صورتی که برای زن ناراحتی پیدا بشود به نحوی که دیگر نتواند از عهده بر بیاید، در آنجا مسئله این طور نیست، اما اگر وضعیت زن به این نحو باشد که بتواند موقعیت مناسب را برای خودش فراهم بکند و نکند، در اینجا ضرر کرده، اما اگر وضعیت و شرایط زن به نحوی باشد که چاره‌ای نداشته باشد از اینکه به همین وضعیت ادامه بدهد و از این نعمت (حمل) محروم باشد، حکم او حکم مریض است و خداوند نسبت به مریض لطف دیگری دارد.

لزوم عمل کردن اشخاص برطبق وضعیت خودشان در چارچوب مسائل منطقی و عقلانی

کسی که دارای صحت و سلامت است، باید نماز را ایستاده بخواند ولی شخصی که مریض است وظیفه او نماز نشسته است^۱ و اگر شخص مریض با وجود دیسکی که دارد و ایستادن برای او اشکال دارد، نماز را ایستاده بخواند، نماز او باطل است و باید نمازش را نشسته یا خوابیده بخواند. چرا؟ چون در این صورت با حکم خدا مخالفت کرده است، خدا از او این را خواسته است. من بارها با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در بیمارستان بودم، اگر پزشک می گفت: «وضو برای شما اشکال ندارد»، ما برای ایشان لگن می بردیم و ایشان وضو می گرفتند، اما اگر پزشک می گفت: وضو برای شما اشکال دارد، ما سنگ می بردیم و ایشان روی سنگ تیمم می کردند. یک مرتبه هم خاک تیمم بردیم و پزشک گفت: «خوب نیست که این خاک در بیمارستان باشد و این خاک موجب [آلودگی و... می شود]، ایشان فرمودند که: «این خاک را ببرید و یک سنگ بیاورید.» التفات می کنید؟! این را می گویند منطقی عمل کردن، مطابق با عقل عمل کردن.

فرق دیدگاه اولیای الهی با دیگران نسبت به تقدیرات الهی

الآن خداوند اراده و تقدیرش بر این تعلق گرفته که این عبدش را به این وضعیت قرار بدهد، خب باید طبق قوانین همین وضعیت و موقعیت عمل کند و اگر خلاف بکند مسئول است. بارها ایشان نماز را در حالت خوابیده خواندند بدون اینکه حرکتی بکنند، نماز را با تیمم خواندند، بسیاری از اوقات من ایشان را تیمم می دادم، ایشان حتی نمی توانست دستش را حرکت بدهد، حالا آیا مرتبه این نمازی را که الآن به این کیفیت می خوانند، پایین تر از وقتی است که ایشان با صحت و سلامت و شرایط، نماز را ایستاده می خواندند؟ نه خبر! این طور نیست، فرقی نمی کند.

در آن سفر اولی که ما در خدمت ایشان به حج مشرف شدیم، حدود ۱۷ سالم بود که به مدینه و مکه مشرف شدیم، در مدینه یکی از افرادی که در همان کاروان بود دچار ناراحتی آگزا بود، بدنش دارای این ناراحتی بود و جراحت می کرد و...! یک روز پیش مرحوم آقا آمد - مرد خیلی متین و مؤدب و با فرهنگ بود و مرد نسبتاً باسوادی هم بود - و گفت که:

سفر، سفر حج است و خلاصه حالا ما می خواهیم احرام ببندیم (دیگر نزدیکی های حرکتان از مدینه به مکه بود) اما با این وضع، حالا حج مان چطور می شود؟! می دانم که وظیفه ما از بقیه جدا است، ولی من دلم می خواهد حجتی انجام بدهم و احرامی داشته باشم در وضعیتی که به من بچسبد، آخر با این وضعیت بدن من و...، این احرام بستن من خیلی به من نمی چسبد و...، شما دعایی بکنید که خداوند خلاصه این مسئله را برای ما به نحو دیگری رقم بزند!

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۱۱.

معرفی شخصیت مرحوم سلطان آبادی و جریان حج ایشان

مرحوم آقا اول هیچ نفرمودند، بعد قضیه‌ای را نقل کردند، ایشان فرمودند:

یکی از بزرگان (ظاهراً مرحوم حاج ملافتحعلی سلطان آبادی - رحمه الله علیه - منظورشان بود) در دستش دارای همین ناراحتی شما بود، ایشان حرکت می‌کند برای حج تا اینکه به میقات می‌رسد، وقتی که می‌خواهد از میقات، احرام ببندد، می‌گوید: خدایا! ما می‌خواهیم خلاصه در این حج دیگر حواسمان دنبال تطهیر کردن دست و... نباشد و بیشتر حواسمان به خود حج و اعمال و... باشد، ای خدا این حج را برای ما حجتی قرار بده که در این حج مشکلی برای ما پیش نیاید. تا این دعا را می‌کند، یک‌دفعه نگاه می‌کند و می‌بیند که در دستش هیچ ناراحتی نیست، آن ناراحتی تمام شد، می‌رود غسل احرام انجام می‌دهد و می‌رود برای انجام اعمال حج، حالا هرچه بوده، در همان میقات احرام می‌بندد و حرکت می‌کند. دیگر خوب می‌شود، یعنی به‌طور کلی دیگری آثاری از آن ناراحتی نبوده، برای اعمال حج به مکه می‌رود و حج را انجام می‌دهد و برمی‌گردد، همین‌که دوباره به آن نقطه می‌رسد که در آنجا دعا کرده بود، یک‌دفعه دوباره ناراحتی ایشان برمی‌گردد و می‌بیند که دوباره خون راه افتاده و همان مسائل پیدا شد!^۱

ایشان این داستان را برای آن شخص نقل کردند، او گفت: آقا ما هم از شما همین را می‌خواهیم! ما هم از شما می‌خواهیم که شما این کار را بکنید، مرحوم آقا خنده‌ای کردند و بعد نظر خودشان را مطرح کردند. ببینید که واقعاً ایشان چقدر عالی [مطلب را بیان کردند]!

درست است که مرحوم سلطان آبادی از بزرگان است، از اهل معرفت است، آیا می‌دانید مرحوم سلطان آبادی چه کسی بوده است؟ ایشان حدود صد سال پیش در زمان مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی و مرحوم نائینی یا حتی قبل از آن، خلاصه بعد از زمان مرحوم شیخ انصاری - رحمه الله علیه اجمعین - در نجف بودند و بسیاری از بزرگان نجف در درس تفسیر او شرکت می‌کردند - این مطلبی را که من می‌خواهم خدمتان عرض کنم به‌خاطر این است که متوجه بشویم که چه مکتبی را بزرگان در اختیار ما گذاشتند و قدرش را بدانیم و با مسائل این مکتب سرسری برخورد نکنیم، این منظور حقیر است - مرحوم نائینی می‌فرمایند که:

ما در اول ماه رمضان شنیدیم که آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی در منزلشان درس تفسیر می‌گویند، گفتیم: حالا که از ایشان تعریف می‌کنند ما هم برویم ببینیم ایشان چه می‌گویند؟ به اتفاق یکی دو نفر ما هم رفتیم و دیدیم که جمعیتی که بیست سی نفر بیشتر نیستند در آن مجلس شرکت کردند. ایشان یک آیه را مطرح کردند و در اطراف آن آیه، یک ساعت صحبت کردند و بعد هم جلسه تمام شد، ایشان طوری آن آیه را در این یک ساعت تفسیر کردند که ما وقتی که از منزل ایشان بیرون آمدیم، به‌خاطر این تفسیر عجیب و جالبی که این مرد بزرگ کرده بود گفتیم که: به عمرمان یک‌همچنین معنایی به ذهن ما خطور نکرده بود! فردا شب رفتیم، دوباره دیدیم ایشان همان آیه را مطرح کردند و یک تفسیر دیگری را از آن آیه بیان کردند، اصلاً یک برداشت دیگر، قضایای دیگر، یک نحوه تعریف و تبیین دیگر، ما خیلی تعجب کردیم! گفتیم: عجب! این چه معنایی بود؟! اصلاً معنایی که امشب کردند با معنای دیشب ارتباطی نداشت! درحالی‌که در هر دو جلسه از یک آیه بحث کردند! این خیلی عجیب است!

ما شب سوم رفتیم و دیدیم ایشان باز همان آیه را بحث کردند و یک تفسیر دیگری را بیان کردند و یک ساعت درباره آن صحبت کردند! شب چهارم و پنجم و... هم همین‌طور! خلاصه در طول سی شب ماه رمضان، این مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی همان یک آیه را سی جلسه تفسیر کرد که هر جلسه آن‌هم با جلسه قبل تفاوت داشت! (اصلاً یک‌همچنین چیزی به نظر خیلی بعید می‌آید!) وقتی که سی جلسه تمام شد ایشان فرمودند که: ماثور است و در روایت است که^۲

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۶.

قرآن هفتاد بطن دارد^۱“ من فقط توانستم سی بطن آن را برای شما بیان کنم، چهل بطن دیگرش را باید جای دیگری بروید تا برای شما بگویند، یعنی پیش امام بروید که ایشان برای شما هفتاد بطن را بیان بفرمایند!^۲

خلاصه این مرحوم آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی یک‌هم‌چنین مردی بود، ولی شما ببینید که همین مرد وقتی که می‌خواهد برای حج حرکت کند، از خدا می‌خواهد که ناراحتی‌های او را برطرف کند که او بتواند در حج، حجی را انجام بدهد که خلاصه فارغ‌البال باشد و ذهنش خالی باشد! اما مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند:

ولی بعضی‌ها کار دیگری می‌کنند، بعضی‌ها همه را از خدا می‌دانند.

التفات کردید؟! یعنی می‌گوید: خدایا الآن من را مریض کردی، خب مریض کردی، من حج را با همین مرض انجام می‌دهم، چرا دعا کنم که خوب بشوم؟! چرا؟! خب خودت داری وضع من را می‌بینی، اگر نیت و اراده تو بر این است که با همین وضع حج کنم چرا من خلاف اراده و نیت و قصد تو، برای خودم طلب بهبودی کنم؟! چرا؟! و این حجی را که ما الآن انجام می‌دهیم، آیا در صورت طهارت ثوابش بیشتر است؟! فرض کنید که اگر دست ما مجروح نباشد و حج انجام بدهیم، آن موقع ارتقائش، تأثیرش، علّوش و درجاتش بیشتر از این است که الآن دست ما مجروح باشد و حج انجام بدهیم؟! مگر تأثیر و درجات و... به‌دست او نیست؟! اگر به‌دست او است پس چرا ما در کار او فضولی کنیم؟! چرا ما بگوییم: خدایا من را این‌طوری کن؟ خدا می‌گوید: تأثیر و... به‌دست من است دیگر! خب وقتی که به‌دست او است چرا انسان بخواهد غیر از آن مسیری را که خداوند برای او تقدیر کرده، انتخاب کند؟! لهذا دیده شده است که در یک‌هم‌چنین مواردی، بهره این افرادی که در سلوک دارای این خصوصیات هستند، بیشتر است از آنهایی که اینها را ندارند.

فلهذا اگر زن در وضعیتی باشد که نتواند حمل بردارد، مثلاً حمل برداشتن برای او مشکل است، ناراحتی دارد، ناراحتی عصبی دارد و حمل برداشتن برای او ضرر دارد، برای جسم او ضرر دارد و اصلاً توان برای حمل را ندارد، در این صورت این مسئله مستثنی است، یعنی خداوند با او (یعنی با زنی که به‌خاطر ناراحتی و... حمل ندارد) همان خواهد کرد که با زنی که دارای حمل و این خصوصیات است. و این مسائل نسبت به وضعیت افراد فرق می‌کند و هر فردی طبق شرایط خودش باید به این گونه مسائل عمل کند. این جواب از آن سؤالی که در مورد کلام مرحوم آقا در رساله نکاحیه مطرح شده بود.

کیفیت ارتباط بین زن و شوهر؛ اساس زندگی زوجین بر پایه رفاقت

و اما در مورد این مطلبی که بعضی از مخدرات فرمودند که مسائلی که در ارتباط با قضایای زوجیت و متابعت و اطاعت زن از شوهر مطرح شده است، اگر اینها در چارچوب رفاقت انجام بشود، دیگر جایی برای این حرف‌ها نیست، باید عرض کنم:

البته شکی نیست که اصل و اساس زندگی، بر پایه رفاقت است و از این جهت، این مطلب صد

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۷:

«وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ"»

مهرتابان، ص ۳۴۵:

«"إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ، أَوْ إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا"»

این روایات را مرحوم فیض کاشانی در مقدمه چهارم از دوازده مقدمه خود در کتاب تفسیر «صافی» آورده و بحث کافی نموده است.»

۲. حقائق الاصول، ج ۱، ص ۹۵.

درصد صحیح است، باید ارتباط بین زن و شوهر براساس رفاقت باشد و اصلاً اگر غیر از این باشد غلط است و زن در صورتی حرکت و رشد دارد که برای مردش رفیق باشد و مرد در صورتی این زندگی برای او بهره بیشتری دارد که با زن خود رفیق باشد. آیا می‌دانید رفیق بودن یعنی چه؟ رفیق بودن یعنی در ذهن مرد یا در ذهن زن، دوئیت و جدا بودن و افتراق خطور نکند، برای خود خواستن خطور نکند، همه اینها با رفاقت منافات دارد. کاری را که مرد انجام می‌دهد کأنّ زن دارد انجام می‌دهد، کاری را که زن انجام می‌دهد کأنّ مرد دارد انجام می‌دهد، خود را یک واحد در دو جسم احساس کنند، اینهایی را که خدمتتان عرض می‌کنم مطالبی نیست که از خودم بگویم، اینها مطالبی است که از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - و همین‌طور از سایر بزرگان شنیدم و در تجربه سلوکی در ارتباط با بزرگان، این مطالب را فرا گرفته‌ام.

من بارها گفتم که هرچه صمیمت در زندگی بیشتر باشد، نزول ملائکه در آن زندگی بیشتر است، و این هم جزو همان قوانین تکوین است، یعنی خدا خواسته فقط کلاهی را بر سر زن یا شوهر بگذارد و این حرف‌ها را بگوید که حالا اجتماع و مسائل داخلی به یک نحو بگذرد و اینها چند سالی که در این دنیا هستند دیگر سرشان گرم باشد! نه! اصلاً سعادت مرد و سعادت زن به این است که در مسائل بین خودشان، رفیق باشند، سعادت در این است، حرکت در این است. انسان با ذهن آشفته نمی‌تواند پیش خدا برود، انسان با ذهن آشفته نمی‌تواند قدم بردارد، با ذهنی که در آن، افکار خلاف است، شرایط مناسب برای انسان حاصل نخواهد شد.

یکی از رفقا که چشم باطنی او باز شده بود به من می‌گفت که:

هروقت که مسئله‌ای در زندگی ما اتفاق می‌افتد، من نگاه به زخم می‌کنم می‌بینم چهره او عوض شده، این او نیست، وقتی که بین ما صلح برقرار می‌شود می‌بینم یکمرتبه چهره او برگشت، خیلی سریع!

از افرادی است که اشخاص را به‌صورت برزخی خودشان می‌بیند، و نه تنها ایشان، افراد عیده‌ای این مطلب را مشاهده کرده‌اند و این مسئله تجربه شده است، شاید همه شما و ما این مطالب را کم و بیش تجربه کردیم و احساس کردیم، چون مسائل نفس، مسائلی نیست که پوشیده بماند، مشخص است، خصوصیات نفس مشخص است، آثار تکوینی که بر حرکت و سیر انسان واقع می‌شود، این آثار تکوینی مشخص است و قابل پوشش نیست.

تکوینی بودن و محسوس بودن آثار ولی‌خدا

این همه که من در این مدت شش سال فریاد می‌زدم که ولی‌خدا اثراتش محسوس است، برای همین جهت است، ولی‌خدا بخواهد یا نخواهد، افراد می‌فهمند که این ولی هست یا نه؟ الآن در این تنگ، آب است، یکی می‌گوید: آقا در این تنگ آب نیست! خب من آب را می‌ریزم در لیوان و می‌گویم: آقا جان بفرمایید میل کنید، ببینید که آب هست یا نه؟! آیا رفع عطش می‌کند یا نه؟! یا باز در این هم حرف است؟! این آب است دیگر، رفع عطش هم می‌کند، وقتی که رفع عطش کرد، می‌گوییم حالا که رفع عطش شد معلوم شد که آب است.

آثار ولی‌خدا، آثار تکوینی است، این نیست که زیدبن‌ارقم بگوید این آقا، ولی است و کار تمام است! ولی باید خودش، خودش را نشان بدهد. افرادی که پیش مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌رفتند، اینها اصلاً نمی‌دانستند که آقای حدادی وجود دارد و او استاد آقا است و وصیت به آقا کرده یا نکرده؟ اصلاً این حرف‌ها را نمی‌دانستند که چیست؟ تا می‌رفتند پیش آقا می‌نشستند، یک ساعت پیش ایشان بودند می‌فهمیدند که این فرد، غیر عادی است، اصلاً آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - را نشناخته بودند، اصلاً آقای حداد را قبول نداشتند! التفات می‌کنید؟! اینها یک آثار تکوینی است، حالا همه چیز عوض شده! یک چیز چرندی دیگر از آب درآمد! کسی که ولی نیست از ده فرسخی داد می‌زند،

حرکاتش نشان می‌دهد، از پیشانی او پیدا است! مسئله این نیست که زید بگوید این‌طور، این‌طور بشود، عمرو خلافتش را بگوید، خلافتش بشود، بکر یک حرف دیگری بزند، این‌طور بشود! این حرف‌ها نیست، این حرف‌ها آثار تکوینی دارد، مسائل نفس و مسائل انسان، همه اینها آثار تکوینی دارد، یعنی انسان وقتی که به آن قوانین تکوین عمل کند، به قوانینی که خدا گفته عمل کند، این یک اثر تکوینی دارد، در صحبتش مسئله پیدا می‌شود، در نگاهش قضیه پیدا می‌شود، در ارتباطش با افراد مسئله فرق می‌کند، التفات کردید؟! در کیفیت افکارش، مطالب تفاوت می‌کند.

تأثیر مسئله ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در انسان

من در یکی از همین شب‌های ماه رمضان، در شرح دعای ابوحمزه، راجع به کیفیت تأثیری که مسئله ولایت ائمه علیهم‌السلام، ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در انسان به‌وجود می‌آورد، صحبت می‌کردم، گفتم که: قبلاً در زمان سابق، کتابی طبع شده بود به‌نام: **لماذا اخترت مذهب الشيعة مذهب اهل البيت**؛ این کتاب، کتابی عربی است، برای یکی از همین قضات سوریه، قاضی انتاکی است، ایشان این کتاب را نوشته، مرد سنی بوده و بعد مستبصر شده و شیعه شده و کتابی در حقانیت مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام نوشته است، در این کتاب نوشته که چرا مذهب شیعه و مذهب اهل‌بیت را اختیار کردم، کتابی است بسیار شیرین و جذاب و به عقیده من کسی که این کتاب را بخواند تا آن را تمام نکند، آن را کنار نمی‌گذارد، من هم بیست ساله بودم که این کتاب به‌دستم رسید، این قضیه تقریباً برای بیست و پنج سال پیش است، وقتی که این کتاب به‌دستم رسید، واقعاً تا کتاب را تمام نکردم، آن را کنار نگذاشتم، شنیدم که اخیراً هم به فارسی ترجمه شده است.

این کتاب را شما نگاه کنید، صفحه اولش عکس نویسنده در وقتی که قاضی دمشق بوده و به همین امور قضاوت و... اشتغال داشته، وجود دارد، واقعاً وقتی که به این چهره نگاه می‌کنی انگار داری به چهره عمر نگاه می‌کنی! چشم‌ها تیز، ابروها در هم رفته، صورت برافروخته! واقعاً انسان را به یاد همان صدر اسلام و آن بزرگانی که در آن وقت خلافت را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام غصب کردند، می‌اندازد! در آخر کتاب هم آن عکسی را که مستبصر شده و برگشته و متحول شده قرار دادند، صورت افتاده، چشم‌ها برگشته، حالت چشم‌ها عوض شده، اصلاً آدم خوشش می‌آید که به این عکس نگاه کند! خدایا این صفحه اول این است! صفحه آخر این است! خب این شخص که آمپولی مصرف نکرده، دویی که نخورده، مریض که نشده، چه شده که از این صفحه متحول شده به این صفحه؟! این فرق برای چیست؟ این به‌خاطر ولایت است، ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام انسان را به این صورت درمی‌آورد، اصلاً اثر تکوینی است ها!

تأثیر پذیرش یا عدم پذیرش حق در چهره انسان

نمی‌دانم هنوز کتاب را دارم یا نه؟ باید داشته باشم، نمی‌دانم کجا است؟ اگر متوجه این قضیه بودم که می‌خواهم این جریان را نقل کنم، حتماً کتاب را می‌آوردم که نشان شما مخدرات هم بدهم تا واقعاً همه نگاه کنید و ببینید که اصلاً تفاوت از زمین تا آسمان است! این برای چیست؟ برای قبول حق است، حق قبول کردن در چهره انسان اثر می‌گذارد، اگر هم انسان حق را رد کند، این رد کردن حق، چهره را برمی‌گرداند و چهره برمی‌گردد.

گاهی شده که من در ارتباط با بعضی از افراد که در اینجا می‌آیند یا وقتی که می‌خواهم صحبتی بکنم، اول یک نگاه به صورت او می‌کنم که صورت او چه حالی دارد؟ آیا حال قبول دارد یا حال قبول ندارد؟ اگر حال قبول ندارد می‌گویم: آقا بلند شو برو، اما اگر حال قبول دارد، خب انسان با او صحبت می‌کند. اما اگر حال قبول نداشته باشد ده ساعت هم صحبت کنیم فایده ندارد، ده ساعت هم حرف بزنیم

فایده ندارد.

یک روز مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به من فرمودند:

فلانی! شما چرا وقتی که منبر می‌روی و صحبت می‌کنی، این قدر مطالب را پایین می‌آوری پایین می‌آوری به‌نحوی که دیگر مسائل مشخص می‌شود، مصادیق مشخص می‌شود؟! انسان باید قدری کلی‌تر صحبت کند، حالا اگر مصداق را هم تعیین نکرد نکرد، اشکال ندارد.

گفتم: آقا اگر مصداق تعیین نکنم نمی‌فهمند! توجیه می‌کنند! در را به دیوار می‌زنند و دیوار را به بیابان می‌زنند و در صدد توجیه و تأویل برمی‌آیند! مرحوم آقا فرمودند:

آقا سیدمحسن! تو حرف خودت را بزن و کاری به کسی نداشته باش، آن کسی که در مقام قبول کردن است قبول خواهد کرد و می‌فهمد و آن کسی که (دقت کنید!) در مقام فهمیدن نیست، اگر هزار مرتبه مصداق هم تعیین کنی نخواهد فهمید!

عبارت ایشان این بود که:

اگر هزار مرتبه مصداق هم تعیین کنی، این نخواهد فهمید!

این برای چیست؟ چون نمی‌خواهد قبول کند، پرده انداخته و خودش را جدا کرده، حالا شما هر چه می‌خواهی حرف بزن، انگار داری به دیوار حرف می‌زنی! فقط خودت را خسته کردی، زحمت زیادی کشیدی! در این‌گونه موارد دیگر لازم نیست که انسان حرف بزند، چرا دیگر صحبت کند؟!

لزوم عمل براساس قوانین منطقی، در عین لزوم رفاقت بین زوجین و سایر وابستگان

در این مسئله حرفی نیست که باید بین زن و مرد رفاقت باشد، ولی اشکال در اینجا است که انسان در هر جریانی و در هر مسئله‌ای باید براساس قوانین مندرج در همان جریان، عمل کند. التفات کردید؟! در ارتباط با خودش باید براساس قوانین منطبق با خودش حرکت کند، نباید بگوید که من چه‌کاری به دیگران دارم هر چه می‌خواهم بخورم و هر چه می‌خواهم انجام بدهم؟! نه! انسان در ارتباط با خودش، باید به آنچه خداوند تکلیف کرده عمل کند، حساب عباداتش، حساب رسیدن به تندرستی و سلامت، به خوابش، به بیدارش، به کارهایش، باید حساب همه مشخص باشد، در ارتباط با دیگران باید طبق قوانین و مقررات منطقی عمل کند، قانون باید بگذارد که چه‌نحوه با دیگران ارتباط داشته باشد؟! آیا این صحیح است که گوشی تلفن را بردارد و یک ساعت ونیم با یکی صحبت کند؟! آیا این جزو قانون است؟! فرض کنید که شخص ساعت دو بعدازظهر خوابیده، آیا این صحیح است که انسان برود درب منزل او را بزند و بگوید که می‌خواهم بیایم در منزل شما؟! آیا این جزو قانون است؟! بگوید: به‌پای رفاقت می‌خواهم بیایم با شما احوال‌پرسی کنم! آقا جان احوال‌پرسی که ساعت دو بعدازظهر ندارد! دو بعدازظهر برو در منزل خودت.

آیا این صحیح است که فرض کنید که هر حرفی را به هر کسی بزند و بعد به حساب رفاقت بگوید که ما منظوری نداشتیم؟! نه! حرف زدن حساب دارد، پشت سر هر کسی نباید صحبت کرد، رفت و آمد انسان باید طبق قوانین منطقی باشد و همه حساب داشته باشد، خواب انسان، بیداری انسان، ارتباط انسان با دوستان باید طبق قانون باشد، قانون منطقی، قانونی که عقل او و آن سیره بزرگان بتواند این‌نحوه ارتباط را تأیید کند، باید به این کیفیت باشد.

قوانین مرتبط با تربیت اطفال باید براساس قوانین منطقی و قوانین شرعی باشد، نباید بگوید که حالا این بچه من است و هر کاری که خواست بکند، عیب ندارد، رفیقانه با او برخورد کنیم و بگذاریم [هر کاری خواست بکند و از او بگذریم!] نه! گذشت ندارد، در جایی که باید تذکر بدهد باید تذکر بدهد، اگر تذکر را قبول نکرد تنبیه کند. رفیقانه برخورد کردن، شرائط خاص به خودش را دارد که حالا خدمتتان عرض می‌کنم.

لزوم مستحکم کرن قوانین منطقی قبل از اقدامات عملی

شخصی که می‌خواهد قدم صحیح بردارد، اول باید قوانین منطقی را مستحکم بکند، این قوانین منطقی حکم فونداسیون آن بنایی است که می‌خواهد درست کند، التفات کردید؟! این قوانین حکم آن پیریزی را دارد که می‌خواهد انجام بدهد، آیا تابه‌حال شده که عمله و بنا را حاضر کنیم و به آنها بگوییم که: خانه را درست کنید؟!

آنها می‌گویند: خب چه‌کار کنیم؟!

-: خب درست کنید دیگر! یک اتاق درست کنید، یک آشپزخانه درست کنید، یک حمام و... درست کنید.

-: خب نقشه آن کجا است؟!

-: نقشه را خودتان یک کاریش بکنید.

-: این که نمی‌شود، باید دقیقاً معلوم باشد که اولاً: چند طبقه می‌خواهید بسازید؟ ثانیاً: دارای چه شرایطی است؟

نقشه‌ها باید دقیقاً تهیه بشود و بعد که این نقشه آماده شد، طبق قانون باید این بنا انجام بشود.

عمل به قانون، شرط اول در زندگی سالک

فلذا شرط اول در زندگی سالک، عمل به قانون است. بارها مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند:

وقتی که دو رفیق می‌خواهند در عملی باهم شریک بشوند، باهم یک معامله بکنند، نباید بنا را بر رفاقت گذاشت، باید بنا را بر عمل به قانون گذاشت، عمل به قوانین منطقی، قوانینی که مدون است، هر دو می‌نشینند و ساعات کار را مشخص می‌کنند، مقدار سرمایه‌ای را که طرفین می‌دهند، مشخص می‌کنند و تعهد از هر کدام از طرفین نسبت به انجام وظایفشان گرفته می‌شود، مثلاً اینکه خرید از چه کسی باشد؟ روز فلان باشد، از چه نوع جنسی باشد، اگر شرایط غیر عادی پیش آمد طرف دیگر چه‌کار کند؟

من در زندگی سلوکی و ارتباطم با رفقا به‌خصوص در زمان مرحوم آقا، چه برسد به بعد از زمان ایشان، بارها دیدم که افرادی که از این مسئله به‌لحاظ اتکاء بر رفاقت، تخطی کردند، بعد مسئله و قضیه به مشکلاتی برخورد کرد، بین‌شان جدایی افتاد، بین‌شان قهر افتاد، بین‌شان مسائلی واقع شد، حرف‌های نامناسبی را باهم رد و بدل کردند تا بالاخره هم چاره‌ای جز جدا شدن نداشتند! چرا؟ به‌خاطر اینکه عمل به رفاقت می‌کردند، امروز این یکی سر کار نمی‌آمد و می‌گفت: خب آن یکی هست دیگر! در حالی‌که ما خبر نداریم که مسئله رفاقت، یکی از اهرم‌های پایداری و ثبات ارتباط بین طرفین را تشکیل می‌دهد، ما اهرم‌های دیگری داریم، ما موقعیت‌های دیگری داریم، شیطان در کمین است، سلیقه‌ها مختلف است، شرایط زندگی افراد متفاوت است، تحمل‌های افراد در ارتباط با شرائط فرق می‌کند، فرض کنید که شخصی اگر یک مشتری پیش او بیاید و برخوردی هم با او بکند، حالا خیلی طوریش نیست، اما دیگری فرض کنید که اگر یک مشتری برخوردی با او بکند، فوراً از کوره درمی‌رود! تحمل افراد در ارتباط با شرایط خارجی فرق می‌کند، دو نفر به یک شکل نیستند.

مثلاً حالا او نمی‌آید این در ذهنش خلجان می‌کند که او چرا نیامد؟! فردا می‌گوید که حالا امروز هم می‌روم ماشینم را درست می‌کنم، این می‌گوید: عجب! روز دوم هم که نیامد، روز سوم نیامد، روز چهارم نیامد، دیر کرد، زود آمد، کم‌کم این می‌گوید: اینکه نشد که مرتب براساس رفاقت کم بگذارد، زیاد بگذارد، پس ماهم این‌طور می‌کنیم، آن‌طور می‌کنیم.

اگر قرار باشد که مسئله فقط براساس رفاقت باشد نه پایهریزی منطقی، عملاً این مسئله همان هفته اول، محکوم به شکست است و هیچ برو برگرد هم ندارد، فلذا در تمام موارد، باید پایبندی به

قواعد منطقی ولو اعتباری، وجود داشته باشد، اعتباری یعنی اگر بین دو نفر سه نفر شراکتی یا معامله‌ای یا... وجود دارد، آنها باید باهم بنشینند و مسائل را مطرح کنند، اگر این قضیه (پایبندی به قواعد منطقی ولو اعتباری) نباشد، این کار محکوم به شکست است.

آیا تابه‌حال شده که حکومتی براساس رفاقت حکومت کند؟! نه، منطق دارد، مجلس دارد، هیئت وزرا دارد، می‌نشینند و باهم جلسه می‌گذارند که هر وزارتخانه‌ای چه کاری انجام بدهد و... آیا شده که فلان وزارتخانه برای خودش کار کند؟! فلان وزارتخانه برای خودش کار کند؟! نه! می‌آیند می‌نشینند و باهم هماهنگ می‌کنند که مثلاً ما این کار را می‌کنیم، شما آن کار را بکنید.

رفاقت بین زوجین، عامل طروات و صفا در زندگی

در مسائل خانوادگی و ارتباط زن و شوهر هم، طرفین باید یک قانون منطقی برای خودشان بگذارند که مثلاً شما این کار را بکن، من این کار را می‌کنم، مسائل بیرون به‌عهده من، مسائل داخله به‌عهده شما، فرض کنید که اگر شرایط و مشکلی پیش آمد این کار را بکنیم. بعد از اینکه چهارچوب تدوین شد و بعد از اینکه آن قوانین تأیید شد، آن وقت مسئله رفاقت می‌آید و به زندگی روح می‌بخشد، به زندگی صفا می‌بخشد، زندگی را شاد می‌کند، زندگی را باطراوات می‌کند، زندگی را از آن خشکی و پوچی درمی‌آورد، زندگی را از آن سفتی درمی‌آورد که خود آن سفتی هم اصلاً با اصل زندگی منافات دارد، اینجا که اداره نیست که فرض کنید که بیایند سر ساعت مهر بزنند و کارت بزنند و... و بعد هم بروند، نه! اساس زندگی بین زن و شوهر، براساس رفاقت است، یعنی آن چیزی که موجب پایداری زندگی است رفاقت است، ولی رفاقت باید براساس منطق باشد نه رفاقت هر دمبیلی، نه رفاقت به هر حالی، نه رفاقت به هر کیفیتی، نه! حالا آن اساس را چه کسی باید وضع کند؟ شرع.

لزوم اطاعت زن از شوهر در موارد وجود اختلاف نظر بین زوجین

اساس را شرع وضع کرده است:

اگر در یک مسئله بین‌شان اتفاق‌آراء بود، آن مسئله اشکال ندارد. اما اگر در یک مسئله، اختلاف نظر بود، بالأخره در بسیاری از موارد مرد یک تشخیص می‌دهد، زن یک تشخیص دیگری می‌دهد، این یک مسئله واضح و روشنی است، مرد تشخیص می‌دهد که فرض کنید که الان این مهمان باید دعوت بشود، زن می‌گوید که: نه نباید دعوت بشود، زن می‌گوید: فلان شخص نباید دعوت بشود، مرد می‌گوید: باید دعوت بشود، مرد می‌گوید: باید فلان‌جا برویم، زن می‌گوید: نه من نمی‌خواهم فلان‌جا بروم، چرا؟ چون محیط ارتباط زن با محیط ارتباط مرد دوتا است، مرد یک محیط ارتباطی دارد، یک شعاعی دارد و زن هم برای خودش یک شعاع دیگری دارد، حالا آن ارتباط می‌آید در مسائل داخلی و اینجا می‌خواهد مصداق پیدا کند و شکل بگیرد، یک مرتبه می‌بینیم تعارض پیدا شد، اینجا است که شرع می‌گوید: زن باید از شوهر اطاعت کند.

حالا اگر قرار باشد بگوییم که: نه! مرد باید از زن اطاعت کند! این چه می‌شود؟ از بین می‌رود، این دیگر می‌شود خلاف اسلام و خلاف قوانین. اسلام آن منطق را، آن فونداسیون را، آن زیربنا را در اطاعت زن از شوهر قرار داده است، بعد گفته که حالا که این‌طور شده بیایید باهم رفیق باشید، اول چهارچوب و قوانین را تثبیت کرده که زن برای خودش این کار را انجام بدهد، مرد برای خودش این کار را انجام بدهد، وقتی که قوانین تثبیت شد، بعد می‌گوید حالا بیایید باهم رفیق باشید، حالا فرض کنید که اگر کار نداری بیا به زنت کمک کن، حالا اگر زنت کار ندارد، او به تو کمک بکند، اگر در یک مسئله نیاز به مشورت است، باهم مشورت کنید شاید به یک نتیجه مثبت برسید و مسائل برطرف بشود، اگر مسائل حل شد که شد ولی بالمثال اگر حل نشد باید آن مسئله اصلی به‌عنوان دستورالعمل مورد

توجه قرار بگیرد، آن مسئله اصلی چیست؟ اطاعت زن از شوهر است، منظور حقیر در این مسئله، این بوده و الاً اینکه [باید اصل و اساس ارتباط زوجین، براساس رفاقت باشد، در این مطلب حرفی نیست].

رشد و حرکت زن در صورت اطاعت از شوهر

و اگر زن این کار را بکند، تصور نکنید که در اینجا پایین آمده است، نه خیر! زن در اینجا رشد کرده و اگر این کار را نکند رشد نکرده است. و روایاتی که در این زمینه هست عجیب است! الآن همه چیز عوض شده و همه چیز دگرگون شده و مسائل به نحو دیگری دارد مطرح می شود. چندی پیش هم من این مطلب را در حضور جمعی گفتم که اخیراً یک قاضی زن از قضات دادگاه های آمریکا کتابی نوشته که دارد به فارسی هم ترجمه می شود، ایشان در آنجا از وضعیت نابسامان حاکم بر روابط زن و مرد، فجایی را نقل می کند که اصلاً عجیب است و می گوید: «اگر چند سال از این قضیه بگذرد اصلاً به طور کلی جامعه آمریکا مزمل می شود و از بین می رود» و علتش را هم تساوی در حقوق زن و مرد بیان می کند و می گوید: «حق با اسلام است»، یعنی یک کتاب به این قطوری نوشته و در حالی که خودش هم زن است می گوید: «ما الآن به این نتیجه رسیدیم که آنکه اسلام می گوید، درست است.» التفات می کنید؟!

من دو سه روز پیش به یک بنده خدایی می گفتم که: خدا که با کسی دشمنی ندارد، خدا که با مردها رفیق نیست و با زن ها دشمن باشد، اینکه معنا ندارد. او پروردگار همه است و آفریدگار همه است و نه حق را نسبت به کسی زیاده داده و نه از حق نسبت به کسی کم گذاشته، خداوند متعال این موجودی را که درست کرده، برای او هم یک دفترچه آورده، از این کارخانه این دفترچه را بگیرید، این دفترچه را مطالعه کنید، قوانین مربوط را در این دفترچه بیان فرمودند، همه اینها مسائلی است که بزرگان دین - آنهایی که به حقیقت مطلب رسیدند و به حقیقت قضیه رسیدند - اینها را برای ما بیان فرمودند و فرمودند که همه باید به آن عمل کنند، اگر در مواردی اختلاف هست و ممکن است تعارض در نظر باشد، زن در آنجا نباید چون و چرا بکند و نباید بگوید که من این کار را می کنم و این کار را نمی کنم! همین که چون و چرا کرد مسئله را باخته، قضیه را باخته است.

بارها من از مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - شنیدم که می فرمودند: «فلان شخص برده است.» و ما وقتی که نگاه می کردیم می دیدیم این شخص خیلی نسبت به مسائل عبادی، آن طور که بقیه های وهوی دارند، این شخص آن طور نیست، یک زن عادی است و فلان، وقتی که می رفتیم بررسی می کردیم می دیدیم که قضیه این زن غیر از اینکه خودش را در آن محیط زندگی تطبیق داده، چیز دیگری نیست و کار دیگری نکرده، حالا این ولی خدا این مسائل را از کجا فهمیده؟! کسی که به او نگفته. التفات می کنید؟!

نماز خواندن و روزه گرفتن و تهجد کردن و... تمام اینها به جای خودش محفوظ است و باید هم باشد و کسی که نکند باخته است. مرحوم قاضی به علامه طباطبایی - رضوان الله تعالی علیهما - فرمودند:

خیر دنیا را می خواهی، نماز شب بخوان، خیر آخرت را می خواهی، نماز شب بخوان.^۱

۱. مهر تابان، ص ۲۵:

«استاد علامه می فرمودند: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم، از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی و رجمیت گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می شدم؛ تا يك روز در مدرسه ای ایستاده بودم که مرحوم قاضی از آنجا عبور می کردند، چون به من رسیدند دست خود را روی شانه من گذاردند و گفتند: "ای فرزند! دنیا می خواهی نماز شب بخوان؛ و آخرت می خواهی نماز شب بخوان."»

اینها هست. مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - یک دفعه من را دعوا کردند که: «چرا در خواندن نماز شب سستی می‌کنی؟!» دعوا کردند نه اینکه تذکر بدهند! التفات می‌کنید؟! ولی صحبت در این است که این نماز شب‌ها باید بتواند در ارتباط با اطاعت از حق تأثیر بگذارد.

لزوم عمل برطبق دستور

اگر من شب بلند شوم و نماز شب بخوانم ولی فردا مخالفت دستور استادم را بکنم، مطلبی را که او می‌گوید **ان قلت و ان قلت** کنم، آیا آن نماز شب دیشب من مؤثر است؟! نه‌خیر، مؤثر نیست. آن اطاعت از دستور و متابعت از دستور، لم قضیه و جان مسئله و اساس حیات و آن اکسیری است که اگر به مس بخورد آن را طلا می‌کند! در تحت آن اطاعت، توفیق برای نماز شب پیدا می‌شود، توفیق برای عبادت پیدا می‌شود، نورانیت پیدا می‌شود، تمام اینها پیدا می‌شود، چرا؟ چون قاعده تکوینی آن است. قانون تکوین اقتضا می‌کند که انسان سر خود نباشد.

خوارج سر خود زیاد نماز می‌خواندند، ذوالثقات بودند، پیشانی‌شان پینه بسته بود! اینها این‌طور بودند، خودسر بودند، نفسشان نماز شب را برای آنها جلوه داده بود: ما شب‌ها بلند می‌شویم نماز شب می‌خوانیم! آن وقت همین شخص با چند نفر دیگر سر راه می‌ایستد و وقتی که می‌بینند یک مرد با زنش می‌آید جلوی آنها را می‌گیرند و می‌گویند:

بگو ببینیم طرفدار چه کسی هستی؟ طرفدار علی هستی یا معاویه؟ می‌گوید: من طرفدار علی هستم، زنش را پیاده می‌کنند و با چاقو شکم زنش را می‌درند و بعد بچه او را درمی‌آورند و می‌گویند: بچه تو پسر است!^۱

التفات کردید؟! این برای چیست؟ این برای خودسری است! آن نماز شب آمده این بیچاره را به یک فرعون تبدیل کرده است! اگر نماز شب نمی‌خواند بهتر بود! ای کاش نماز شب نمی‌خواند! ای کاش این نماز شب برایش بت نمی‌شد! ای کاش این نماز شب نمی‌آمد یک قداست کاذبانه برای او به وجود بیاورد و نفس او را در مقابل با حق جری کند! نفس او را در اطاعت از حق به انکار وادارد! این نماز شب می‌آید و این کار را می‌کند! و آن نماز شبی که براساس دستور است می‌آید آن کار را می‌کند که حال انسان را عوض می‌کند، صحبت انسان را تغییر می‌دهد، ارتباط انسان را عوض می‌کند، آدم کاملاً می‌فهمد که صحبت او با دیروز، با هفته پیش فرق کرده، افکار او فرق کرده، افکار توحیدی، حاکی از وحدت، حاکی از جمعیت آمده است، اما اگر این‌طور نباشد افکار انزوایی، افکار عزلت، افکار خودمحوری، افکار کثرت می‌آید، اینها چیزهایی است که آدم خیلی راحت می‌فهمد، نیاز به امتحان هم ندارد، چرا؟ چون براساس قانون عمل شده است.

خب دیگر وقت گذشت و صحبت خیلی طولانی شد و تصدیع دادیم، البته ممکن است این مطلب تنمهای هم داشته باشد، ان شاء الله امیدواریم که در فرصت دیگری به ادامه این مطلب و دنباله بحث‌های گذشته بپردازیم.

حکم مداوا و معالجه امراض در اماکنی که خلاف شرع انجام می‌شود

جواب: علی‌کل حال معالجه مرض از واجبات است و درمان واجب است، اگر انسان جایی را سراغ دارد که این محذورات را نداشته باشد، واجب است به آنجا برود، البته نباید خودش را به زحمت و حرج بیندازد، حالا به عنوان مثال عرض می‌کنم که مثلاً در قم جایی برای درمان هست ولی در آنجا

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۸۰، با قدری اختلاف.

موسیقی و امثال ذلک هست، حالا انسان برای اینکه در این مسئله واقع نشود، برود در طهران، نه! این حرج است، همین که انسان برود در آنجا و ذهنش را از این مسائل منحرف کند و توجه خودش را به خدا معطوف کند، ان شاء الله تأثیری ندارد.

لزوم تشریک مساعی زوجین در مسیر سیر و سلوک

جواب: بله، واقعاً این یک مسئله طبیعی است، آیا واقعاً شما این را در خودتان نمی بینید؟! یعنی خیلی عجیب است! واقعاً مرد می خواهد از این سفره ای که خدا انداخته، این زن هم بهره مند بشود، اگر واقعاً بین مرد و زن محبت باشد [هر دو برای همدیگر همانی را می خواهند که خودشان به تنهایی دارند]. یک وقت اصلاً مسائل دیگری در کار است که خب در آنجا قضیه فرق می کند، ولی اگر واقعاً بین شان محبت باشد، اصلاً خواهی خواهی مرد می خواهد زن او داخل در این راه بشود و از این نعمت هم بهره مند بشود، یعنی این یک حالت طرفینی است، این یک حالت تمتع از نعمت هایی است که نمی شود فقط یک طرفه باشد، تا جایی که یک شخص می خواهد افراد عادی و افرادی که با آنها نسبتی ندارد و غریبه هستند، آنها را هم در سیر و سلوک بیاورد، حالا چطور ممکن است که نسبت به عیال خودش یک هم چنین مسئله ای نباشد؟! و همین طور زن هم به واسطه آن محبتی که با مرد خودش دارد، طبعاً دوست دارد که شوهرش هم در این راه قرار بگیرد، اتفاقاً من خیال می کنم این مسئله در خود زن هم بیشتر باشد، یعنی فرض کنید که اگر زنی سالک باشد، بیشتر از اینکه مرد سالک مایل باشد که زنش داخل در مسیر سیر و سلوک بشود، او می خواهد که مردش داخل در راه باشد و از اینها بهره مند باشد. و بسیاری از رفقای مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - و همین طور از دوستانی که بعد از فوت مرحوم آقا ما با آنها توفیق رفاقت را پیدا کردیم، خانم های آنها، آنها را در این مسیر آوردند، یعنی اول آن خانم، خداوند چشمش را باز کرده و نور هدایت را در دلش قرار داده و نسبت به خودش مستبصر شده، نسبت به راهش، نسبت به مبدأ و نسبت به معاد عشقی پیدا کرده، حالی پیدا کرده، حال توجهی پیدا کرده و وقتی که مزه این راه چشیده و آن حلاوت و شیرینی این راه را چشیده، اصلاً چون وجود خودش را از وجود مرد می داند، طبعاً آرام نمی گیرد و مرتب شروع می کند به صحبت کردن و فلان، و زمینه را آماده می کند، منتها با شرایط مناسب و به نحو احسن، که هر چه بهتر باشد بهتر است. بله، مسئله همین طور است، فرقی نمی کند.

نحوه عبادت زن در دوران بارداری و شیردهی

جواب: خب لابد توجه دارید که عبادت فقط به صرف انجام یک تکالیف خاصه و نماز و روزه نیست، عبادت از عبودیت می آید، از عبد می آید، عبد از عبودیت می آید، عبودیت یعنی در تحت اطاعت قرار دادن، انسان خودش را در تحت اطاعت پروردگار قرار بدهد، این معنا معنای عبودیت است. این مثل این می ماند که فرض کنید شخصی راجع به یک مسئله، مخالفت با پدرش را بکند و بعد بخواهد به یک سفر زیارتی برود! در زمان سابق بعضی ها بودند که پدرشان از رفتن به زیارت ناراضی بود، به خاطر شرائطی که داشتند ناراحت بود و اینها بدون اینکه به پدرشان اطلاع بدهند به زیارت می رفتند و به دیدن آقای حداد می رفتند! و من شاهد بودم که مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیهما - به اینها می فرمودند که: «اصلاً این زیارت شما درست نیست.» زیارتی مورد امضای سیدالشهدا علیه السلام و مورد نظر بزرگان است که با رضایت پدر و در تحت رضایت او انجام بگیرد. نماز خواندن و روزه گرفتن در صورتی مضی است که آن نماز و روزه در راستای اطاعت

از پروردگار باشد، وقتی که خداوند برای انسان این را می‌خواهد، عمل به این می‌شود عبادت، و الاً صرف روزه گرفتن که عبادت نیست. آن زنی که شیر می‌دهد و بچه دارد، خیلی بیش از آنچه بین صبح تا شب که همه آن هفت یا هشت ساعت است و روزه باشد - حالا این هم من باب مثال در این روزهایی که انسان اصلاً گرسنه نمی‌شود که فرض کنید حالا بخواهد صبر کند - بهره می‌برد و همان‌طوری که عرض کردم آن نصیبی که برای او حاصل می‌شود، آن نصیب خیلی زیاد است. علی‌کُلِّ حال مسئله عبادت همان مسئله عمل به تکلیف است که آن عمل به تکلیف در شرایط مختلف، وضعیت مختلفی را دارد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ